

يك دوره درس ديگر نيز تحت عنوان «درسهای منظومه منزل» داشته‌اند که «از سالهای ۵۴ تا ۵۷ در منزل ایشان و با حضور جمعی از اساتید فلسفه غرب از دانشگاه تهران و برخی دیگر از صاحب نظران و علاقه‌مندان تشکیل می‌شد... که به شیوه تطبیق فلسفه اسلامی با فلسفه غرب بود» (یادداشت ناشر). امیدواریم که مؤسسه انتشارات حکمت این دوره از دروس را نیز یزودی با همان دقت و نفاستی که شرح منظومه را چاپ کرده، طبع و منتشر کند.

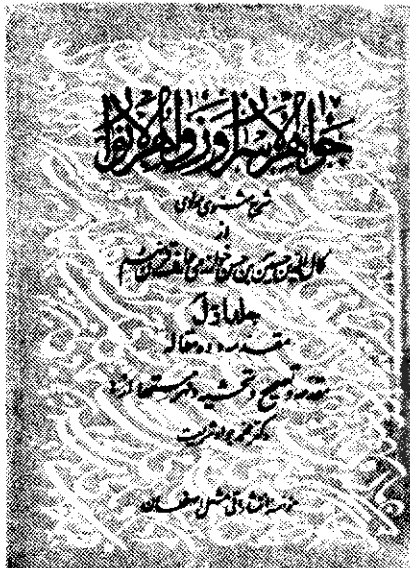
شرح منظومه استاد مطهری تمامی منظومه حکمت سبزواری را از امور عامه، الهیات بمعنی الاخص و طبیعیات در بر دارد، ولی تمام مباحث و مسائل منظومه را شامل نیست، شرحی است منتخب بر اهم مباحث منظومه که ترتیب و تدوین تازه‌ای یافته است و چنانکه خود نیز در پایان مقدمه گفته: «ما به همین ترتیب که شماره‌گذاری کرده‌ایم، نه به ترتیب منظومه، درباره آنها بحث می‌کنیم.» نخست اصطلاحات تعریف می‌شود و «مسأله ما نحن فیه» روشن می‌گردد. اثبات هر مسأله فلسفی نیاز به دانستن مقدماتی دارد، فی‌المثل در مبحث عاقل و معقول که از مباحث مهم فلسفی است و امروزه (همراه با مبحث وجود ذهنی) تحت عنوان شناخت‌شناسی مطرح می‌شود، برای روشن شدن بحث نخست هشت مقدمه آمده و نگاه طرز فکر منکرین و قائلین به اتحاد عاقل و معقول و ادله آنها مطرح شده و سرانجام ایات حاجی شرح شده است. بی‌ذکر این مقدمات و زمینه‌ها، مبحث اتحاد عاقل و معقول برای خواننده مجمل و مبهم می‌ماند.

از مباحث مهم کتاب که در حدود ۱۰۰ صفحه از شرح را در بر می‌گیرد، مبحث علت و معلول یا علیت است، بویژه اصل علت غایی که «از مسائل مورد اختلاف فلسفه الهی و فلسفه مادی است». در همین بخش است که مسأله حرکت و ربط آن با علوم جدید و غرض قدما از حرکت طبیعی و قسری و تطبیق آن با نظریه جبر (inertie) مطرح شده که سرشار از نکات بدیع و روشنگریهای تازه است.

در مبحث «الهیات بالمعنی الاخص» یا خداشناسی، بیش از آنکه نخستین بیت منظومه شرح شود، ۳۰ صفحه مقدمه آمده است. بی‌ذکر این مقدمات، اثبات وجود خداوند و بحث صفات و غیره برای خواننده چه بسا مبهم و کم مفهوم جلوه می‌کرد و غرض اصلی پوشیده می‌ماند. کتاب بخش کوتاهی نیز درباره طبیعیات دارد، و اینکه چه بخشی از آن قدیمی است و کدام مباحث در زمره فلسفه علم است، «و لهذا به فلسفه شبیه‌تر است تا علوم حسی و تجربی.» منظومه سبزواری کتاب «کلاسیک» درسی فلسفه اسلامی در حوزه‌های علمیه بوده است، و شایستگی آن را هم دارد که کتاب درسی دانشگاههای امروزی گردد. نهایت آنکه باید رهیافت تازه‌ای به این کتاب یافت و در شرح و تبیین آن راه تازه‌ای جست؛ همان راهی که استاد مطهری در شرح منظومه خود یافته و رفته است. در واقع هم این کتاب مجموعه درسهای ایشان در دانشکده الهیات دانشگاه تهران در سالهای ۳۹-۴۷ بوده است که سالها تدریس می‌شده است. مرحوم مطهری علاوه بر این سلسله درسه‌ها،

## مقدمه کمال‌الدین

نصرالله پورجوادی



## خوارزمی بر شرح مثنوی

جواهرالاسرار و زواهرالانوار. (شرح مثنوی مولوی). کمال الدین حسین خوارزمی. با مقدمه و تصحیح دکتر جواد شریعت. انتشارات مشعل. اصفهان. ۱۳۶۱.

کتابها و رسایلی را که در تصوف و عرفان اسلامی نوشته شده است مانند سایر علوم و معارف اسلامی از قبیل فلسفه و کلام و تفسیر می توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی تصنیفهای درجه اول و اصیل (کلاسیک) و دیگر آثار درجه دوم و اقتباسی و تقلیدی. مهمترین آثار دسته اول که همگی پیش از قرن هشتم نوشته شده است در زبان فارسی عبارت است از کشف المحجوب هجویری، حدیقه سنایی، سوانح احمد غزالی، آثار روزبهان بقلی شیرازی بخصوص عبرالعاشقین، اسرار التوحید محمد بن منور، آثار فارسی شهاب الدین سهروردی (شیخ اشراق)، آثار عطار بخصوص تذکرة الاولیاء و منطق الطیر، لمعات عراقی، مرصاد العباد نجم الدین رازی و مثنوی مولانا جلال الدین رومی، و در عربی قوت القلوب ابوطالب مکی، کتاب اللمع ابونصر سراج، کتاب التعرف ابوبکر کلاباذی، احیاء علوم الدین امام محمد غزالی، فصوص الحکم ابن عربی، اشعار ابن فارض، و عوارف المعارف سهروردی. این آثار همه از امتهات کتب صوفیه است، و همانطور که اشاره شد همگی قبل از قرن هشتم تدوین شده است. از اینها و نظایر اینها گذشته، کتابها و رسایلی فراوانی در تصوف و عرفان اسلامی نوشته شده است که جنبه تقلیدی دارد و غالباً شرح و حاشیه و تکرار و تقلید

کتابهای دسته اول یعنی آثار کلاسیک است. این آثار دسته دوم غالباً بعد از قرن هفتم نوشته شده، و اگر چه بعضی از آنها در کمال پختگی و دقت نوشته شده است، از لحاظ تاریخی اهمیت و اصالت آثار کلاسیک را ندارد. شروخی که مثلاً بر فصوص الحکم ابن عربی نوشته شده یا آثار عبدالرحمن جامی و عرفای دوره صفویه و بعد، با وجود اینکه از لحاظ تعلیمی گاهی به مراتب دقیق تر و منظم تر و روشن تر از آثار کلاسیک است، از آنجا که مطالب آنها قبلاً به نحوی توسط پیشینیان بیان شده است، از لحاظ تحقیقات تاریخی قدر و اعتبار آثار دسته اول را ندارد.

جواهرالاسرار و زواهرالانوار کمال الدین حسین خوارزمی (متوفی ۸۲۵) که در شرح مثنوی مولوی در سالهای آخر عمر مؤلف نوشته شده است جزو دسته دوم آثار صوفیه است، که البته جزو آثار طراز اول این دسته نیز به حساب نمی آید. پیش از اینکه شارح به اصل مطلب یعنی شرح مثنوی بپردازد، مانند ابن خلدون، مقدمه مفصلی مشتمل بر یک پیشگفتار و ده مقاله نوشته که در آنها سعی کرده است برای فهم مثنوی، اصول عرفان اسلامی را برای خوانندگان بیان کند. مطالبی که در این مقالات دهگانه آمده است تکرار و تقلیدی است از آثار مشایخ سلف و اگر چه خوارزمی سعی کرده است باز به تقلید از کتابهای دیگران نظمی به مطالب خود بدهد، موفقیت چندانی نداشته و نتوانسته است به مطالب ارائه شده نظم و انسجام کافی بدهد و لذا در این اخذ و اقتباس و تقلید و التقاط نیز برقی از خلاقیت به چشم نمی خورد.

مقاله اول تحت عنوان «فی ذکر بعض مشایخ هذه الطريقة و ایراد مانطقوا به من الحقیقة» به شرح مختصری درباره احوال بعضی از مشایخ صوفیه اختصاص دارد و الگوی نویسنده هم رساله فتشیریه بوده است، چنانکه خود در ابتدای همین فصل تصریح کرده و می نویسد: «ارباب کمال و اصحاب جلال چون صاحب تعرف و استاد امام ابوالقاسم قشیری... فواتح رسایلی خود را به فوایح ذکر فضایل و شرح شمایل و نقل بعضی کلمات رجال صوفیه معطر ساخته اند» (ص ۳۰). مشایخی که مؤلف برای معرفی در این مقاله انتخاب کرده است کسانی اند که مؤلف خود را از لحاظ فقری بدانان مرتبط می دانسته است، چنانکه می نویسد: «همت بر کشف سلسله خداوندگار و مشایخ خویش گماشتیم» (صص ۲-۳۱). از این رو مانند بسیاری از صوفیه ذکر سلسله خود را با حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) آغاز می کند و با ذکر امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق - علیهم السلام - پیش می رود. ذکر

صحو، ذوق و شرب، محو و اثبات، ستر و تجلی، محاضره و مکاشفه و مشاهده، لوايح و لوامع و طوالم، تلوین و تمکین، قرب و بعد، خواطر، علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین، وارد، شاهد، نفس، روح، سرّ، و سرّ سرّ همه اصطلاحاتی است که مؤلف با استفاده از باب سوم رساله قشیری به اجمال شرح داده است و با در دست داشتن اثر قشیری مقاله دوم کتاب خوارزمی بکلی از حیز انتفاع ساقط است.

مقاله سوم که درباره «تباین مشارب ارباب الحال و تباعد مراتب اصحاب الکمال» است وارد بحثهای نظری می شود و از لمعات عراقی مطالبی را عیناً و یا با تغییر عبارت نقل می کند. در مقالات چهارم و پنجم خوارزمی کاملاً وارد مباحث عرفانی مطابق مکتب محیی الدین ابن عربی می شود.

بیان حضرات ذاتیه (حضرت غیب الغیب، حضرت احدیت، حضرت واحدیت، و مرتبه انسان کامل) موضوع مقاله چهارم است که مؤلف با استفاده از آراء محیی الدین و شارحان فصوص، بخصوص صدرالدین قونوی و داود قیصری، نوشته است.

مقاله پنجم در اسما و صفات الهی است و ششم در عوالم و حضرات خمسّه الهیه و هفتم در مبدأ و معاد که همه با توجه به آراء عرفانی ابن عربی و تا اندازه ای لمعات عراقی و تفسیر سوره فاتحه قونوی و شرح فصوص قیصری تألیف شده است و در اینجا هم در بیان این مطالب مؤلف هنری از خود نشان نمی دهد، و مطالب این فصول بسیار مجمل و گاهی تکراری و پریشان به نظر می رسد و به هیچ وجه قابل مقایسه با آثار پیروان محیی الدین مثلاً رسایل قونوی (از قبیل مفتاح الغیب و نصوص) و یا قیصری نیست.

گذشته از ضعف مؤلف در بیان آراء اصلی محیی الدین، اشتباه بزرگ او این است که وی فهم آراء محیی الدین را لازمه درک متنی پنداشته و لذا بخشی از مقدمه خود را به بیان این آراء اختصاص داده است. مولوی با اینکه معاصر بزرگترین شاگرد و جانشین ابن عربی، یعنی صدرالدین قونوی، بوده و با وی معاشرت داشته است به هیچ وجه تحت تأثیر محیی الدین نبوده است. مکتب مولانا مکتبی غیر از مکتب محیی الدین بوده است. در هیچ يك از آثار مولوی نشانه ای از تأثیر ابن عربی دیده نمی شود. مولوی در حقیقت دنباله‌رو مشایخ خراسان بوده و برای یافتن ریشه‌های تفکر عرفانی او باید به گفتار و نوشته‌های مشایخ چون بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر و احمد غزالی و سنائی و عطار رجوع کرد. مرحوم فروزانفر این مطلب را بخوبی

اِتمه در ابتدای این مقاله خود حاکی از اهمیتی است که تشیع در تصوف قرن هشتم و نهم پیدا کرده بوده است. مطالبی که درباره اتمه گفته شده است به استثنای حضرت علی (ع) و امام صادق (ع) از چند جمله تجاوز نمی کند. آنچه درباره علی (ع) آمده است بیشتر به پاسخ آن حضرت به سؤال کمیل که پرسید «حقیقت چیست؟» اختصاص دارد. خوارزمی معتقد است که: «تمامی کتاب مثنوی با شرحش، بلك مؤلفات اولین و آخرین از خواص رب العالمین شرح این کلمات است» (ص ۴۱) یعنی کلماتی که علی در پاسخ کمیل فرموده است.

مطالبی که درباره امام صادق (ع) آمده است از تذکرة الاولیاء عطار اقتباس شده و می دانیم که امام صادق اولین ولی است که عطار در تذکرة نام مبارکش را ذکر کرده است. پس از امام صادق ذکر بزرگان صوفیه چون اویس قرنی و حسن بصری و مالک دینار و مشایخی که نامشان همگی در تذکرة الاولیاء آمده است کم و بیش به نقل از کتاب عطار آمده است. این مقاله که بزرگترین مقالات دهگانه است و خود نیمی از کل کتاب را در بر می گیرد از لحاظ تحقیق درباره مشایخی که نامشان در تذکرة الاولیاء آمده است فایده چندانی ندارد؛ فقط وقتی مؤلف به ذکر مشایخی چون احمد غزالی و ابونجیب سهروردی و عمار یاسر و نجم الدین کبری و بالأخره مولانا جلال الدین می پردازد، تا اندازه ای فواید این مقاله آشکار می شود و از آنجا که این مشایخ همگی به زمان مؤلف نزدیک بوده اند و او در تهیه این بخش از مقدمه خود از منابع قدیم و معتبری استفاده کرده است برای تحقیق درباره ایشان می تواند کمک مؤثری باشد.

مقاله دوم که در تفسیر الفاظ و اصطلاحات رایج میان صوفیه نوشته شده است بدون شك با توجه به باب سوم رساله قشیری که آن هم درباره اصطلاحات است نوشته شده است. خوارزمی در ابتدای این مقاله مانند قشیری می گوید که هر طایفه ای الفاظ مخصوصی دارند که نزد ایشان مصطلح است. طایفه صوفیه نیز برای بیان مقاصد خود الفاظی دارند که هم مسلکان ایشان آنها را می فهمند و دیگران معانی را که صوفیه اراده می کنند درک نمی کنند. وقت، مقام، حال، قبض و بسط، هیبت و انس، تواجِد و وجد و وجود، جمع و تفرقه، فنا و بقا، غیبت و حضور، سکر و

دریافته بوده است. وی در مقدمه شرح مثنوی شریف (صفحات پنج و شش) در ضمن گزارش نحوه تحقیق خود می نویسد که از آثار محقق ترمذی و مقالات شمس و احیاء علوم الدین غزالی فهرستهای موضوعی تهیه کرده بوده و همه آنها در کار مطالعه مثنوی به او یاری رسانده است و حدیقه سنائی و تذکرة الاولیاء و منطق الطیر نیز از جمله آثار بوده است که وی را در شرح مثنوی کمک کرده است، ولی فهرستی که از فتوحات مکیه محیی الدین تهیه کرده است کمکی به او نکرده و طرفی از آن نبسته است. در ضمن وی از دو شرح مثنوی یکی به قلم ولی محمد اکبرآبادی و دیگر به قلم عبدالعلی محمدبن نظام الدین یاد می کند. این دو شارح سعی کرده اند که مثنوی را طبق عقاید و اصطلاحات ابن عربی شرح کنند، ولی فروزانفر به حق اظهار می دارد که هردوی آنها «غالباً از مقاصد مولانا به دور افتاده اند.» (مقدمه، صفحه دوازده). متأسفانه کمال الدین خوارزمی نیز در شرحی که بر مثنوی نوشته است مرتکب اشتباه دو شارح مذکور شده و پنداشته است که برای درک معانی مثنوی مولوی باید به فصوص محیی الدین و شروح آن رجوع کرد.

در مقاله هشتم خوارزمی به بیان حقیقت روح و فرق میان ظهورات و مراتب آن در عالم کبیر (عقل اول، قلم اعلی، نفس کلبه، لوح محفوظ و غیر آن) و در عالم صغیر انسانی (سر، خفی، روح، قلب، کلمه، روع، فؤاد، صدر، عقل، و نفس) پرداخته و در این مقاله از کتاب التعرف ابوبکر کلاباذی و شرح اسماعیل بن محمد مستحلی بخاری (متوفی ۴۳۴) استفاده کرده است.

در مقاله نهم مؤلف بحث خود را با تجلی حق آغاز می کند و روح را مظهر و محل تجلی می داند که در پرتو آن راه فنا و نیستی را طی می کند. راههای حصول فنا و نیستی روح و وصول به درگاه کبریا و جلال عبارت است از: (۱) زوال تعینات خلقیه و فنای وجه عبودیت در وجه ربوبیت، (۲) اختفای تعینات و پوشیده شدن وجه عبودیت به وجه ربوبیت، و (۳) تبدیل صفات بشریه به صفات الهیه. و اما خوارزمی برای طی این راه و رسیدن به مقصود، که همان «موت اختیاری و فنای کلی در مشاهده باری است»، ده شرط را برمی شمارد و این شروط را که وی «اصول الوصول» می خواند از یکی از آثار نجم الدین کبری نقل می کند. این ده شرط یا اصل

عبارت است از توبه و زهد و توکل و قناعت و عزلت و ذکر و توجه و صبر و مراقبه و رضا.

در مقاله دهم که در بیان حقیقت محبت و اقسام آن نوشته شده است مؤلف بازهم به آراء محیی الدین رجوع می کند و محبت را به پنج نوع (ذاتی، صفاتی، اسمائی، افعالی، و اثاری) تقسیم می کند و با وجود این که لمعات عراقی را در دست داشته و با سوانح احمد غزالی آشنایی داشته از این دو اثر (بخصوص سوانح غزالی) که به آراء مولوی درباره عشق نزدیکتر است استفاده نکرده است.

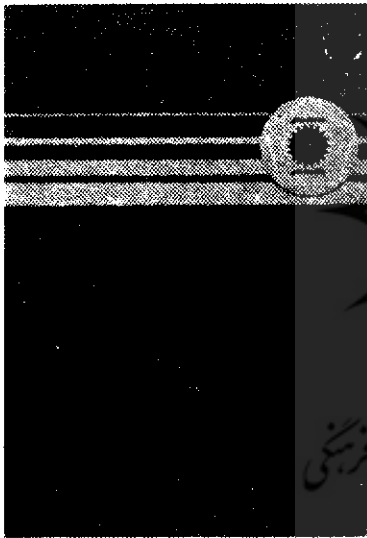
خلاصه آنکه این ده مقاله که به عنوان مقدمه شرح مثنوی نوشته شده و مؤلف مدعی شده است که همه «حکم عالیه و حقایق متعالیه» در آن تعبیه شده است مجموعه ای است نامنسجم از مطالبی که مؤلف از کتابهایی چون رساله قشیریه، تعرف کلاباذی، تذکرة الاولیاء عطار، فصوص الحکم محیی الدین، شرح فصوص قیصری، تفسیر فاتحه قونوی، لمعات عراقی، و آثار نجم الدین کبری و شعرای متقدم انتخاب کرده و با اثری مصنوع و مشحون از آیات و احادیث و جملات و عبارات و اشعار عربی بیان کرده است. مصحح در وصف نثر مؤلف می نویسد: «نثر کمال الدین مرصع و مسجع و بسیار زیبا و دل انگیز است» (صفحه پنج). ترصیع و تسجیع این نثر را نمی توان منکر شد، ولی زیبایی و دل انگیزی آن محل تردید است. البته گاه گاهی ظرافتهایی در کتاب دیده می شود، ولی نثر کمال الدین در مجموع نثری است پرتکلف و خسته کننده با غث و سمین و گاهی توأم با کلماتی غریب و دور از تداول و نمونه هایی که مصحح در مقدمه خود از زیبایی نثر شاهد آورده است تقلیدی است از آثار دیگران (بخصوص تذکرة الاولیاء عطار). حتی گاهی نشانه های انحطاط نثر فارسی در دوره تیموری و صفویه را می توان تا حدودی در این کتاب ملاحظه کرد.

از کمال الدین حسین خوارزمی اخیراً کتاب دیگری به نام ینبوع الاسرار فی نصایح الاربار به همت دکتر مهدی درخشان تصحیح و چاپ شده است (تهران، ۱۳۶۰). آقای درخشان در مقدمه نسبتاً مفصل خود درباره زندگی کمال الدین تا اندازه ای داد سخن داده و آثار او را بر شمرده و درباره هر یک اندکی توضیح داده است. یکی از این آثار احتمالاً دیوان اوست که به غلط به نام دیوان منصورحلاج در تهران چندین بار به چاپ رسیده است، و

۴. ابن سنت فکری را نگارنده به اجمال در سلطان طریقت، صفحات ۷۵ تا ۸۱ توضیح داده است.
۵. مرحوم فروزانفر با وجود اینکه موافق شارحان مشرب محیی الدین نیست خودش گاهی به اشتباه آنان دچار می شود. مثلاً رجوع کنید به تفسیری که وی از عدم می کند و آن را طبق عقیده محیی الدین با صور علمیه حق و اعیان ثابت یکی می انگارد (شرح مثنوی شریف، ص ۲۲۷).
۶. رک: نشر دانش. سال دوم. شماره اول. ص ۷۳.
۷. این اثر به صورت کامل در سال ۱۳۱۲ هـ. ق در لکهنو به چاپ رسیده است و در این چاپ نام مؤلف اشتباهاً حسین سبزواری ذکر شده است.

## نگاهی به هندسه های اقلیدسی و نا اقلیدسی

منوچهر میثاقیان



ماروین جی. گرین برگ. هندسه های اقلیدسی و  
نااقلیدسی؛ ترجمه محمد هادی شفیعیها. مرکز نشر  
دانشگاهی. تهران. ۱۳۶۱. ۴۴۶ صفحه.

دست کم طی ۱۵ سال اخیر به استثنای دو سه مورد، این اولین  
کتابی است در باب هندسه که بر بنیادی پیراسته از ابهام و آراسته  
به نظم نوین ریاضیات در ایران منتشر شده است.

کتاب به ۸ فصل و ۵ ضمیمه تقسیم می شود. واژه نامه های  
انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی که چندان هم کامل نیستند  
به آخر کتاب اضافه شده است، غلطنامه ای هم در پایان کتاب  
است که البته همه اغلاط چاپی کتاب را در بر نمی گیرد. اگرچه

دیگر کتابی است به نام کنوز الحقایق فی رموز الدقایق به بحر  
مقارِب در شرح مثنوی مولانا. کمال الدین خود در مقدمه جواهر-  
الاسرار (ص ۳-۲۲) به این اثر اشاره کرده است.

جواهر الاسرار را مؤلف در اواخر عمر خود  
در سال ۸۳۵ سروده و ظاهراً فقط به شرح سه دفتر از مثنوی توفیق  
یافته است. مصحح در مقدمه خود اطلاع داده است که همه متن  
شرح مثنوی خوارزمی را هم تصحیح و چاپ کرده است و فقط  
منتظر چاپ فهرستهایی است که برای آن تهیه کرده است.

مصحح علاوه بر فهرستهای متعددی که برای مقدمه تهیه کرده  
است تعلیقاتی در یکصد و سی صفحه فراهم آورده که نشانی آیات  
و احادیث و اشعار عربی را در آنها داده است. این تعلیقات  
زحمات مصحح را بخوبی نشان می دهد و در بسیاری از موارد مفید  
است. ولی متأسفانه مصحح سعی نکرده است به بعضی از منابع  
اصلی مؤلف از جمله فوایح الجمال و فواتح الجلال نجم الدین  
رازی، به تصحیح فریتزمایر (ویسبادن، ۱۹۵۸) و یا لمعات عراقی  
رجوع کند.

و بالأخره، نقطه گذاری و اعراب گذاری مصحح خواندن متن  
را گاهی برای خواننده تسهیل می کند. ولی گاهی هم در  
اعراب گذاری و استفاده از علائم سجاوندی افراط شده است.  
نمونه بارز آن مصرع اول این بیت است (ص ۳۵).

عقل بند و دل فریب و جان حجاب

راه زین هر سه نهان است ای پسر

که بدین صورت در کمال سخاوت نقطه گذاری شده است:

عقل، بند؛ و دل، فریب؛ و جان، حجاب

۱. مؤلف در این کتاب سه فصل از سوانح غزالی را عیناً نقل کرده، ولی مصحح این  
فصول را شناسایی نکرده و به متن سوانح رجوع هم نکرده است.

۲. کاش نویسندگانی که این روزها به تفسیر اشعار بزرگان عرفان و تصوف،  
بخصوص حافظ، می پردازند و شراب او را با باده انگور یکی می گیرند و عشق او را  
با هوس و شهوت آلوده می سازند به این همه تذکراتی که صوفیه درباره اصطلاحات و  
معانی خاص آنها داده اند توجه می کردند. ظاهراً این همه تذکر که در کتابهای صوفیه  
آمده است حاکی از آن است که کلمات این طایفه همیشه در معرض سوء تفسیر بوده  
است. بی جهت نیست که مولانا از سردرد فریاد می زند «مردم اندر حسرت نهم  
درست».

۳. مصحح مطالبی را که در این کتاب از لمعات نقل شده است شناسایی نکرده است.  
در صفحه ۱۵۶ آنجا که می گوید: «بدانک در اتئی هر لمعه...» عیناً از مقدمه لمعات  
نقل شده است و مصحح از این مطلب آگاه نبوده است. در این کتاب ابیاتی هم که از  
لمعات نقل شده شناسایی نشده است. در صفحه ۳۷ نیز مصرعی از لمعه دوم لمعات  
نقل شده (از علم به عین آمد و از گوش به آغوش) که مصحح بدون توجه به مأخذ  
خوارزمی آن را در ضمن جمله آورده است.